



«بررسی نفاق و خطرناک‌تر از نفاق» عنوان سلسله بحث‌هایی است که توسط حجت‌الاسلام «حامد کاشانی» در دهه اول محرم امسال در هیأت عبدالله بن حسن(ع) ایراد شده است. عنوان کلی بحث‌ها بررسی «نفاق و خطرناک‌تر از نفاق» است؛ ۲ عاملی که کمر اسلام را شکست و باعث شهادت سیدالشهدا(ع) شد و یکی از علل مهم قیام حضرت بود.

۵۰ سال بعد از پیامبر اکرم(ص) عده‌ای که رسول خدا را ندیده بودند بعد از سیدالشهدا(علیه‌السلام) اقداماتی در مدینه انجام دادند که هنوز داعشی‌ها انجام ندهاند و زبان قاصر است. چه شد که این بلا سر جامعه آمد؟ چرا اباعبدالله(ع) قیام کردند در حالی که می‌توانستند اضطرا و از سر تقیه بیعت کنند؟ یک نکته مهم در تحلیل تاریخ این است که بسیار اشتباه است که یک واقعه تاریخی را ببریم و در معاصر تطبیق دهیم، خیلی پرغلط و کاریکاتوری است اما می‌شود عوامل را بررسی کرد. اهمیت مجالس سیدالشهدا(ع) اگر درک نشود مد آرایش موی محرمی پیدا می‌شود. اگر ندانیم هدف عزاداری سیدالشهدا(ع) چیست به جای آن که بهره ببریم فقط حال می‌کنیم و بهره‌مان کم است. عزاداری آنقدر مهم است. با اینکه بنی‌امیه ایشان را به شهادت رساند اما بنی‌عباس بارها قبر مطهر ایشان را خراب کرد، چون از تکبر امام حسین(ع) و عزاداری برای

امام حسین(ع) می‌ترسیدند.

تفکوری که از خود روز عاشورا آغاز شد. در روز عاشورا امام حسین(ع) برای جذب و هدایت سپاه دشمن جنگ را طول می‌دادند و دائم سخنرانی می‌کردند و اثرش این بود که حدود ۳۰ نفر جذب شدند. کسانی که حتی فرصت نکرده‌ند ۲ رکعت نماز به روش شیعه و درست بخوانند اما شهید شدند.

نسبت به واقعه عاشورا ۹۰۰ روایت از امام صادق(ع) موجود است. کل کتب شیعه و سنی که تا قرن ۵ نوشته شدند ۲۰ هزار تا اسمش نمی‌شود که همه‌شان به دست ما نرسیده است. از این ۲۰ هزار تا یک‌دهمش هم به دست ما نرسیده است. برای نمونه در کتابخانه سید مرتضی ۸۰ هزار کتاب سوزانند. حداکثر یک‌چهارم این کتاب‌ها به ما رسیده است. لذا حجم واقعی این ۹۰۰ روایت بنابر یک حساب سرانگشتی حداقل ۴۰ برابر بوده است. کتاب‌هایی مثل مقتل شیخ صدوق و مدینه‌العلم شیخ صدوق که چند برابر «من لایحضرالقیه» بوده است به دست ما نرسیده است.

وقتی بررسی می‌کنیم در دوران صدر اسلام در مکه نفاق به مراتب کمتر است نسبت به مدینه. چرا؟ چون مکه دوران سیلی خوردن است. لذا نیازی نبود که نفاق بورزند و بگویند مسلمان هستیم چون مثلاً یکی از رفتار اعراب جاهلی این بود که طرف را می‌زدیدند و در گوشه‌ای ناکار می‌کردند. در سوره عنکبوت داریم که خداوند به نفاق اشاره کرده‌اند، علتش این است که نفاق مراثی دارد. نفاق اخلاقی داریم. آن نفاق، نفاق شخصی و اخلاقی است مثل ریا. ریا خیلی بد است اما شخص است و خدای خودش. این نفاق اخلاقی مدنظر ما نیست که من اسمش را نفاق شخصی درجه ۲ گذاشتم. نمونه نفاق شخصی مثل عبدالله

بن ابیه. قبل پیامبر(ص) در مدینه زمانی که دناما بین اوس و خزرج دعوا بود، این آدم به عنوان حکم و رئیس بین ۲ قبیله انتخاب شد. از اقبالش دوران ریاست و زعامتش با ظهور پیامبر(ص) در مکه همراه شد و ناکام ماند. پیامبر(ص) که تشریف آوردند دیگر به چشم نمی‌آمد لذا می‌خواست مقاومت کند اما دید نمی‌تواند جلوی پیامبر(ص) عرض اندام کند از این رو نفاق ورزید؛ این نفاق شخصی است. اما یک نفاق دیگر هست که نفاق جمعی است یعنی یک سیستم می‌آید منافقانه عمل می‌کند در حالی که اصلاً آن نظام و سیستم اصیل اسلام را قبول ندارد. وقتی که سیل می‌آید اگر بخواهی لات‌بازی در بیآوری و جلویش مقاومت کنی سیل تو را می‌برد، به همین خاطر وارد رودخانه می‌شوند و آرام آرام مسیر رودخانه را منحرف می‌کنند. خلیفه دوم یک روز در اوایل دوران حضور پیامبر(ص) در مدینه گفت اگر من بخواهم کج بروم چه کار می‌کنید؟ یک نفر بلند شد و گفت با این شمشیر راست می‌کنیم. اما بعداً کاری کردند که هیچ کس نتوانست راستش کند، چون جمعی بودند و رسانه و تریبون داشتند. قریش قبل از اسلام برای خودش یک شأنیتی ایجاد کرده بود و وقتی اسلام آمد این شأنیت در هم کوبیده شد. اسلام برایش نژاد فرقی ندارد و ملاح برتری «ان اکرمکم عند الله اتقیکم» است نه نژاد و قبیله.

به همین خاطر قریش سعی کرد مردم را با شهوات تربیت کند و به اسلام سیلی بزند و متأسفانه موفق شد. کنار جریان قریش جریان یهود است که در ۲۵ سال قبل حکومت امیرالمومنین(ع)، نفاق سیستمی دارد. وقتی نفاق شکست خوردند از اینکه می‌شود جلوی سیل

■ ■ ■

وقتی بررسی می‌کنیم در دوران صدر

اسلام در مکه نفاق به مراتب کمتر

است نسبت به مدینه، چرا؟ چون مکه

دوران سیلی خوردن است. لذا نیازی

نبود که نفاق بورزند و بگویند مسلمان

هستم چون مثلاً یکی از رفتار اعراب

جاهلی این بود که طرف را می‌زدیدند

و در گوشه‌ای ناکار می‌کردند

اگر می‌شنیدند کسی عمدا ۵ جلسه مسجد نیامده است سراغش می‌رفتند، شاید طرف بیمار باشد و الا توبیخش می‌کردند. چون دوران حساسی بود، باید مسلمانان می‌آمدند در مسجد و احکام را می‌گرفتند و پخش می‌کردند. قرآن را بدون نقطه و اعراب نمی‌شود خواند و اگر این مسلمانان نمی‌آمدند در وضعیت سواد آن روز، کسی نمی‌فهمید کدام قرائت از قرآن درست است و این همان علت روایت‌های مختلف از قرآن است که در متن یکی هستند اما در قرائت متفاوت. خلیفه دوم ۱۲ سال طول کشید که از روی سوره بقره بتواند بخواند و وقتی توانست بخواند شتر قربانی کرد. یک عده از افراد روایت و بیان پیامبر(ص) از قرآن را یادداشت می‌کردند. در این اثنا منافقان ورود می‌کردند و می‌گفتند پیامبر(ص) فرموده است «انما انا بشر مثلكم بغضب کما بغضب». یعنی چی؟ یعنی اینکه همینطور اعتماد نکنید به پیامبر(ص). این را هم از باب دلسوزی می‌گفتند!

رسول خدا(ص) متوجه شدند کاتبان کم شدند مثلاً یکی از آنها پسر عمرو عاص است. به او گفتند چرا نمی‌نویسی؟ ماجرا را گفت. حضرت فرمودند: «والذی نفسی بیده لایخرج من فی الاالحق» یعنی قسم به کسی که جانم در دست اوست چیزی از این دهان خارج نمی‌شود به جز حق. حضرت مقابله کردند اما جریان نفاق از پانشتت، بله! پیامبر(ص) ناحق نمی‌گوید ولی گاهی عصبانی می‌شود!

جریان نفاق در اواخر عمر شریف پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) که فرمودند: «هلکم اکتب لکم کتابا ان تفضلوا بعده» کانف و قلم بیابرد که گمراه نشوید؛ همان جریان دوباره تکرار کرد اما با قدرتی بیش از دفعه قبل، چون به مرور زمان، جریان نفاق محکم‌تر شد. منافقان گفتند «قد غلبه رجوع» یعنی درد به پیامبر(ص) غلبه کرده است. مودبانه‌اش این است و بی‌ادبانه‌اش هم هست. یعنی می‌بینیم دفعه قبل یک نفر بود و پیامبر(ص) پاسخ دادند این بار عین «صحیح بخاری» است که می‌گوید فختلف ابی‌البیت: یعنی آدم‌هایی که در منزل رسول خدا(ص) بودند ۲ گروه شدند. عده‌ای گفتند بگذارید پیامبر(ص) حرف بزند تا گمراه نشویم. و عده‌ای گفتند نه چه فایده دارد! برای مثال شاطبی که از علمای اهل سنت است می‌گوید تمام بدیختی‌های جهان اسلام از این اختلاف است ولی چون ارادت دارد به خلیفه دوم می‌گوید ما به قضا و قدر الهی ایمان داریم و خداوند نخواست که امت اختلاف نداشته باشند. در دوران بنی‌امیه پیش از قیام سیدالشهدا(ع) معاویه حاکم جهان اسلام شد؛ حدود سال ۴۳ و ۴۴ هجری. پیامبر(ص) چندین بار معاویه را مورد غیظ قرار داده‌اند. مثلاً فرمودند: «لا اشیه الله بطنه» یعنی خدا شکمش را سیر نکند از فرمودند: «أریتم معاویه علی منبری فایقروا بطنه» یعنی هر وقت دیدید که معاویه روی منبر من نشست، شکمش را پاره کنید یا «هلاک أمتی علی یدی غلمان سفهاه من قریش» یعنی هلاکت امت من به دست جوانک‌های عوضی از جوانان قریش است. خب! این آدم که نمی‌تواند بشود «خال المومنین» و آب وضوی ایشان مسلمانان شیرجه می‌زنند که نکند باقی‌مانده آب وضو پیامبر(ص) روی زمین بریزد. لذا کم‌کم وارد شدند و جریان اصیل اسلام را منافقانه منحرف کردند. آنکس که می‌خواهد انحراف ایجاد کند خیلی نرم و در طول گذر زمان انحراف را ایجاد می‌کند. یعنی نمی‌آید روز اول بگوید بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم، دین نباشدا می‌آید می‌گوید دوران جهاد با ایران است – اصل این جهادها درست بوده است– دائم که در اذان می‌گویید حی‌علی‌خیرالعمل مردم به نماز مشغول می‌شوند، پس در این دوران حی‌علی‌خیرالعمل را حذف کنیم! این یک انحراف است، چون دین باید مشخص کند چه بگوییم و چه نگوییم. یکی از نقاطی که منافقان بنسبت استفاده می‌کردند این بود که عامل شکست‌شان از اسلام را مورد هجمه نرم قرار می‌دادند. اینها از پول پیامبر(ص) شکست نخوردند بلکه از تقدس و معنویت پیامبر(ص) شکست خوردند. این تقدس به حدی بود که آدمی ازدواج کرد و شب زفافش بعد از اعلام جهاد از سوسوی پیامبر(ص) فرصت نکرد غسل کند، بدون غسل رفت و تنگبند و شهید شد. معروف به «غسیل الملائکه» اولین قدم جریان‌های نفاق این است که تقدس و حرمت فرمانده و رهبری را بشکنند. رسول خدا(ص)

جریان نفاق بعد از پیامبر(ص) که قدرت را به دست می‌گیرد دیگر اجازه روشنگری نمی‌دهد. سقیفه رخ می‌دهد و اسلمه همرس پیامبر(ص) از امیرالمومنین(ع) دفاع می‌کند، یک سال حقوق اسلمه‌ای که همرس پیامبر(ص) بوده و هیچ پشتیبانی نداشته است و حق ازدواج هم نداشته قطع می‌شود!

آنقدر پیامبر(ص) را تخریب کردند که وقتی می‌خواستند بگویند شخصی خیلی با تقواست می‌گفتند از پیامبر(ص) روایت نقل نمی‌کند. درباره ۲ نفر این حرف را زده‌اند و گفته‌اند خیلی با تقوا هستنند؛ یکی «عبدالله بن عمر» و دیگری «ابن مسعود»!

به قرظه بن کعب انصاری که یکی از فرزندانش در سپاه سیدالشهدا بود و دیگر پسرش از قاتلان حضرت و از انصار رسول خدا(ص) بود، می‌گویند تو صحابه بودی، چرا یکبار از رسول خدا(ص) نمی‌گویی؟ می‌گوید: وقتی خلیفه دوم مرا به عنوان کارگزار از مدینه به سرزمین عراق می‌فرستاد، تا منطقه «صرار» ما را بدرقه کرد. بعد گفت: ایسا می‌دانید به چه منظوری شما را تا اینجا منابتعت کردم؟ گفتیم: حتماً قصد تکریم ما را کردی. نه، این است که باید بدانید، شما به یک شهری می‌روید که مردمان آن سخت با قرآن انس گرفته‌اند و همواره در منازل و مجالس قرآن مزمه می‌کنند، آوایی همانند آوای زنبور عسل از خانه‌هایشان به گوش می‌رسد. بنابراین وقتی آنجا وارد شدید، با ذکر احادیث، آنها را از قرائت قرآن غافل نکنید و من در ثواب این کار شما شریک هستم.

شخصی که حاکم شده است و شخصیتی مانند پیامبر(ص) که محبوب است، نمی‌شود مستقیماً او را حذف کنند لذا جریان نفاق تقدس‌زدایی می‌کند. کار را به جایی رساندند که الان غیرشیعه بنابر نقل ابن کثیر و ذهبی لعن‌های پیامبر(ص) برای معاویه را منقبت معاویه می‌دانند. درباره دعوی «حسبنا کتاب‌الله» در زمان فوت پیامبر(ص)، هیچ تفسیر معتبری از اهل سنت پیدا نمی‌شود که در مقابل خلیفه دوم حق را به پیامبر(ص) داده باشند. این برداران ما مستضعف هستند و نمی‌فهمند چه می‌گویند چون این حرف‌هایی که می‌زنند در دایره صلابتی است. تقدس رسول خدا(ص) را می‌خواستند بشکنند و شکستند. قرآن کریم در مساله نفاق جزئیات را هم بررسی می‌کند. خط نفاق تا زمان بدر هست ولی بدر که پیروز می‌شود رشد می‌کند. در بدر معجزات عدیدهای رخ داد به ید رسول خدا(ص) و سرداری چون حیدر کرار که ۳۵ نفر از پهلوانان عرب را کشت و در هلاکت ۳۵ نفر

دیگر شریک شد. زمانی که احد اتفاق افتاد عده بیشتری به اسلام گرویدند. حد فاصل بدر و احد سازمان یهود و قریش عده بیشتری را برای جاسوسی وارد جمع مسلمانان کرده بود. قرآن کریم بیان می‌کند درباره این منافقان که «واذا قاموا الی الصلاه قالوا کسالی» چرا؟ چون بت‌پرست است، قبول ندارد، وقتی می‌خواستند بروند سجده زمانی که مسجدالنبی کامل نشده بود از بین پاهای‌شان خانم‌ها را نگاه می‌کردند. در جنگ احد روایت ما می‌گوید قریب به ۳۰۰ نفر یعنی چیزی حدود ۳۰ درصد لشکر اسلام قبل از جنگ فرار کردند، یعنی لشکر مسلمانان ۳۰ درصدشان منافق است! رقم بزرگ است، لشکری که ۳۰ درصدش فرار می‌کند، در دوران سیلی خوردن و شکنجه مسلمانان که قرآن آنها را منافق اعلام می‌کند.

خیبر که شد و یهود شکست خورد و جریان یهود هم نفوذ کرد و بعد از فتح مکه که پیامبر(ص) فرمان دادند هر کسی که نظاهر به اسلام کند مسلمان محسوب می‌شود. لذا می‌بینیم در جنگ حنین پیامبر(ص) به خود اوسفیان گفتند تو فرمانده سپاه مکه باش! جنگ تبوک پیش آمد جنگی که بسیار خاص بود؛ هزار کیلومتر باید راه بروی و باید با روم بجنگی که چندده برابر مسلمانان عده و قوه نظامی دارند. دوران جنگ تبوک دوران شکوفایی جریان نفاق است به چند دلیل: بعد از فتح مکه جبهه قریش مقابل اسلام فرو ریخت، دیگر با نظامی‌گری نمی‌شد جلوی پیامبر(ص) بایستند. از طرف دیگر اعراب بادیه‌نشین هم

گفتاری از حجت‌الاسلام کاشانی پیرامون نفاق و خطرناک‌تر از نفاق

# سیدالشهدا چرا شهید شد؟

که با دین کار نداشتند اینها با همه می‌بستند چون دنبال این بودند چه کسی معاششان را تامین می‌کند لذا می‌بینیم که قرآن نهیب می‌زند «قل لم تومنوا بل اسلمنا» سیر جمعیت منافق زیاد شد. روستای کم جمعیت یثرب دربروز الان تبدیل شده به شهر پرجمعیتی پر از منافق. اگر در زمان جنگ بدر پیامبر(ص) شهر را به ناپییای بزرگواری چون این آدم متکوم می‌سیاراد، الان عدهده هزار نفر آدم هست و عده زیادی منافق. پس حضرت امیرالمومنین علی(ع) در جنگ تبوک شرکت نمی‌کند. درباره واقعه تبوک غیر از سوره منافقون و متحنه یک سوره مفتضحه داریم یعنی سوره‌های که منافقین را مفتضح کرد که بعدها اسمش را گذاشتند توبه. سوره‌ای قریب به ۱۰۰ آیه که قریب به اتفاقش درباره جریان تبوک و منافقین است. این نشان می‌دهد چقدر جریان نفاق خطرناک است. چون در جریان سفر تبوک قرار بود مسافت طولانی بروند و امکان داشت توسط رومی‌ها قلع و قمع شوند پس جریان نفاق امندن و گفتند نمی‌آییم. خدا در قرآن می‌فرماید: «لَوْ كَانْ عَرَضًا قَرِيبًا وَسَفَرًا قَاصِدًا لَاتَّبَعُوكَ» اگر یک سفر نزدیکی بود می‌آمدند ولی الان لشکری بزرگ روبه‌رو است. آمدند گفتند یا رسول‌الله(ص) اگر می‌شود آن‌ن بده ما ناییم. قرآن کریم شمشیر را از رو بست. یک عده هستند هر وقت اسم جنگ می‌آید نیستند. وقتی می‌گویم زمان دفاع مقدس کجا بودید می‌گویند توفیق نشد. حالا هر کسی جنگ نرفته است آدم بدی نیست اما یک عده اینطور هستند. آیه ۳۸ تا ۴۰ سوره توبه

می‌گوید: «هَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ ائْتُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَتَأْتِفُلُونَ إِلَى الْأَرْضِ» یعنی چه شد وقتی گفتند بروید در راه خدا جهاد کنید، چسبیدید به زمین انکار ۵۰۰ کیلو است. بعد می‌گوید: «رَضِيْتُمْ بِالْحَيَاهِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ» یعنی یک عده کم‌کاری کردند. غدیر یک عده کم‌کاری کردند. کریلا یک عده کم‌کاری کردند. بعد هم برای اینکه آبرویشان نرود گفتند نرمش قهرمانانه. نرمش قهرمانانه درست است اما نه برای مردم کوفه! مردم کوفه «لیل غدار پیمان‌شکن امام تنها بگذار» بودند، نرمش قهرمانانه برای امام حسن(ع) بود که تا پای جان ایستاد و آخر هم برای حفظ شیعیان تنگ آتش‌بس معاویه را و آن همه مشقت و اهانت شکستند. قرآن کریم در

■ ■ ■

خیبر که شد و یهود شکست خورد و جریان یهود هم نفوذ کرد و بعد از فتح مکه که پیامبر(ص) فرمان

دادند هرکسی که نظاهر به اسلام

کند مسلمان محسوب می‌شود. لذا

می‌بینیم در جنگ حنین پیامبر(ص)

به خود اوسفیان گفتند تو فرمانده

سپاه مکه باش!

طرح العطا» یعنی حقوق‌مان را نمی‌دهند. اینها قهرمانانه نیست. قهرمانانه برای امام حسن(ع) و حجر بن عدی است. بعد قرآن ادامه می‌دهد «لَا تُزْفَرُوا يَمَدِّكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا» یعنی اگر بگویی خسته شدی از جهاد عذاب دارد. بعد خدا هم شوخی ندارد ادامه می‌دهد «وَ يَسْتَسْبِدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ» یعنی فکر نکنید از دماغ قیل افتاده‌ای! اینجا با اینکه خطاب شدید است اما خطاب با مومنین است. این آیات در واقع افشاکری کرده است و در مسجد مدینه صادر شده است. در ادامه قرآن می‌فرماید: «لَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ» یعنی کسانی که به خدا ایمان دارند اجازه نمی‌گیرند که نیایند، لکن چون رسول خدا(ص) می‌دانست اینها جنبه ضد تبلیغی دارند در جنگ اجازه دادند.

رهبری یک نهییبی زدند و گفتند مشکل امروز ما نفهمی است. این‌ن نه اینکه ایران «دارالمجائین» است، نه! یک عده خودشان را عمدا و علما به نفهمی زده‌اند. یک عده با شهوات و یک عده با مطامع و اغراضشان خودشان را به نفهمی زده‌اند. برای مثال عبدالله بن عباس در ماجرای امام حسن(ع) نیامد بگوید یک میلیون درهم رشوه گرفته گفت بررسی کرده، عثمان مظلوم کشته شد است، علی بن ابی‌طالب(ع) خونخواهی نکرد، معاویه خونخواهی کرد. عثمان مظلوم کشته شد و حق با معاویه بود و اگر من حسن بن علی(ع) را‌ها کردم چون معاویه حق بوده است! خودش را به نفهمی می‌زند.

### اشاره

### عقل به ما می‌گوید حسین(ع)

آیا قیام اباعبدالله‌الحسین(ع) یک قیام غیر عقلاتی بود؟ آیا قیام اباعبدالله‌الحسین(ع) یک قیام احساساتی بود؟ آیا عاشورا مظهر عشق بدون عقل است که بعضی‌ها یاه‌سرایی کنند و بگویند: «بعد از عاشورا، بقیه امامان ما با محاسبات عقلی رفتار کردند!» یعنی حسین(ع) با محاسبات عقلی رفتار نکرد! آیا این عقلاتی نبود که حسین(ع) از خانه خود خارج شد و فرمود: وقتی می‌خواهند مرا در خانه سر از بدن جدا کنند، پس بهتر است به میدان بروم و با حماسه به شهادت برسم؟ آیا راه دیگری جز انتخاب شهادت برای حسین(ع) گذاشته بودند که حسین(ع) آن راه عقلاتی را نرفته باشد و بنا بر عشق خود به پروردگار فقط شهادت را انتخاب کرده باشند؟ که بعضی‌ها یاه‌سرایانه، امروز بعد از ۱۴۰۰ سال و بعد از روشن شدن حق به روشنایی آفتاب، باز هم می‌گویند: رفتار حسین(ع) عاقلانه نبود!

معلوم است که اباعبدالله‌الحسین(ع) عاقلانه رفتار کرد. وقتی سسکینه درانه آمد و صدا زد: می‌شود قبل از رفتن به میدان، ما را به حرم جدمان برگردانی و بعد به میدان بروی؟ (فَقَالَتْ: يَا أَبَٔ رَبَّنَا إِلَیْ حَرَمٍ جَدَّنَا، بحارالانوار ۴۷/۴۸) امام حسین(ع) در پاسخ دخترش فرمود که «من عاشق خدا هستم، من می‌خواهم در این راه به شهادت برسم، هیچ راه دیگری را انتخاب نمی‌کنم.» این معنای عشق نیست که برخی از نفهم‌ها تفسیر می‌کنند. در حالی که امام حسین(ع) کاملاً عقلاتی و عزتمندانه عمل کرد.

امام حسین(ع) یک پاسخ عقلاتی و منطقی به دخترش دادو فرمود: «اگر دشمن می‌گذشت اصلاً ما آواره نمی‌شدیم. (فَقَالَ هَيْهَاتَ لَوْ تَرَکَ الْقَطَا لَنَامَ، همان) یعنی دختر ک من، اصلاً راه دیگری جز این برای ما وجود نداشت. بعد هم قلب سوزان خودش را به دخترش هدیه کرد و – می‌توان گفت که– در همان وداع جانسوز با دخترک زانینش جان از بدن حسین(ع) مفارقت کرد. امام حسین(ع) در پاسخ خواهرش حضرت زینب(س)، هنگامی که شب عاشورا از جدایی‌گله گله کرد نیز همین پاسخ منطقی را داد. (بدای‌المقصد ۴۲۸/۲ و ۴۲۸/۱ ابن‌اثیر ۱/۱۶۵ و موسوعهالتاریخالاسلامی ۱/۴۴۶)

این در واقع همان سخن عقلاتی‌ای است که سیدحسسن نصرالله، قهرمان عرب جندی پیش بر زبان جاری و عاشورایی عمل کرد و اخیراً در این چرخ روز گذشته، دوباره فرمود که ما وقتی می‌بینیم که دشمنانی دارند می‌آیند و می‌خواهند ما را به خاک و خون بکشند، به خانه دشمن می‌رویم و با او مبارزه می‌کنیم، به سوره یه‌رویم و با تروریست‌هایی که نماینده استکبار جهانی هستند، مبارزه می‌کنیم و این بهتر از آن است که بیایند و ما اینجا تسلیم آنها بشویم تا مثل چهارپا را سر ما را از بدن جدا کنند. این یک برخورد مغفرتانی، عزتمندانه و عاشقانه است. کسانی که شعور این را ندارند که بفهمند عقل و عشق در کریلا در هم آمیخته بود، به عقلانیت اباعبدالله‌الحسین(ع) توهمین نکنند. به عقلانیت این ملت توهین نکنند. عقل به ما می‌گوید در مقابل منافع استکبار بایستیم. عقل به ما می‌گوید اگر ذرای عقب‌نشینی کنید، دلیل خواهید شد. عقل به ما می‌گوید اگر فتنه‌گران ۸۸ نبوده‌ند، دشمن اینقدر جرأت و جسارت پیدا نمی‌کرد که ما را محاصره اقتصادی کند. عقل به ما می‌گوید اگر دشمن، ما را محاصره اقتصادی کرده است و اگر فشار می‌آورد، به بعضی انسان‌های ضعیف سیاسی در این کشور چشم دوخته است، عقل به ما می‌گوید اگر عناصر سیاسی ضعیف در این کشور نابود شوند، استکبار در مقابل ما زانو خواهد زد. عقل به ما می‌گوید حسین(ع). عقل به ما می‌گوید این دشمن خونخوار، تا مشّت محکم بر دهانش کوبیده نشود و خون از دست و رویش نیبار، دست از ظلم بر نخواهد داشت. عقل به ما می‌گوید اسرائیل خون‌آشام تا قدرت مسا را نابیند، دست از قتل‌عام مردم منطقه برخواهد داشت. عقل به ما می‌گوید «هیئات منا اللذله». عقل به ما می‌گوید اگر منافع دنیایی خودتان را می‌خواهید، مقابل استکبار، محکم بایستید. عقل به ما می‌گوید ما دشمن داریم. عقل به ما می‌گوید دشمنمان ما خیانت خود را بیشتر کرده‌اند. عقل به ما می‌گوید اگر در مقابل این دشمن زورگو و مستکبر فرمای کوتاه بایید– به قول حضرت آیت‌الله بهجت(ره)– باید تا نوکری مطلق آنها عقب‌نشینی کنید. عقل به ما می‌گوید اگر منافع کوتاهمدت به مقدار کوتاهمدت بگذرید، می‌توانید به منافع پایدار برسید. عقل به ما می‌گوید جامعه ما قدرت مقاومت در مقابل محاصره‌های غرب را دارد.

عقل می‌گوید اگر پای رکاب حسین(ع) باشیم، در آینده نزدیک قدرت اول جهان خواهیم شد. ۳۰ سال پیش هم عقل به ما می‌گفت «ما منطقه را خواهیم گرفت.» ولی خیلی‌ها باور نمی‌کردند و آنها الان باید از شر،م، سر خود را بلندکنند.

**بخشی از سخنرانی حجت‌الاسلام پناهیان در عاشورای حسینی ۱۳۹۲شمسی**